



ایدئولوژی کشورهای در حال توسعه

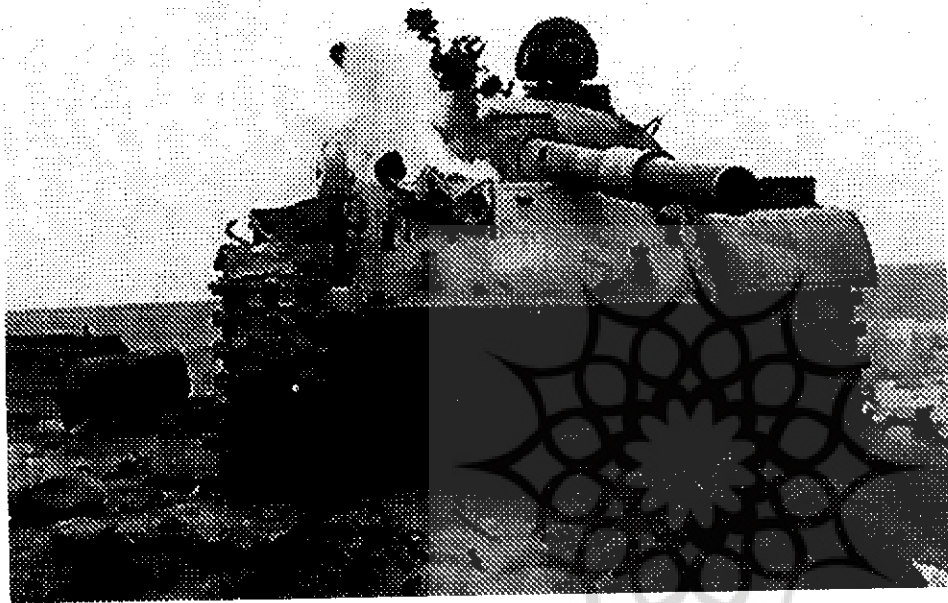
ناسیونالیسم، اقتصاد وابسته یا آزاد

بخش پایانی

ادامه از شماره ۱۲

جهان رهبران بسیار بزرگ و شایسته و بسیار برتر و بالاتر از کسانی که رهبری قطب‌های قدرت جهانی را در دست داشتند، در محدوده ملی‌گرایان دیده است. رهبران ملی‌گرای جهان به دور از باورهای شخصی خود هرگز نخواسته‌اند در خدمت قطب‌های قدرت مسلط جهانی قرار گیرند. شیوه تفکر و نوع رهبری نخبگان ملی‌گرای جهان به دلیل توزیع و تقسیم عادلانه‌ی ثروت و امتیازهای اجتماعی در بین شهروندان سرزمین زیر حاکمیتشان از یک سو و مقاومت در مقابل عوامل و کارگزاران درون و برون مرزی استعمار از سویی دیگر از آنان چهره‌ای محبوب در بین مردم ستم دیده و وطن‌شان و چهره‌ای شیطانی از نگاه عناصر خیانت‌پیشه و حامیان استعمار ترسیم نموده است.

تا همین امروز چنین بوده است که رهبران ملی‌گرای جهان از سوی حکومت‌های استعماری کهنه و نو و کارگزاران آن‌ها به عنوان نیروهای چپ و کمونیست خوانده شده و با اتهام‌های بی‌شمارانه‌تری مانند کارگزاران جبهه‌ی جهانی کمونیسم و



مطامع استعمار و به دلیل حفظ منافع ملی خود به عنوان جاسوس، کارگزار و یا نماینده جبهه‌ی جهانی کمونیسم در لیست سیاه امپریالیسم جهانی قرار گرفته‌اند. پاتریس - لومومبا، احمد سکوتوره، قوام - نکرومه، جمال - عبدالناصر، جواهر لعل -

جاسوس و وطن فروش رو به رو بوده‌اند. این در حالی است که انسان حق دارد صاحب و یا پیرو هر ایدئولوژی فردی و یا جهانی خصوصی یا همگانی باشد و هیچ کس اجازه تفتیش عقاید شخصی دیگران را ندارد.

در حال حاضر دموکراسی رو به گسترش جهانی به هیچ کس، حتی به دولت مردان خودی اجازه زورگویی نمی‌دهد.

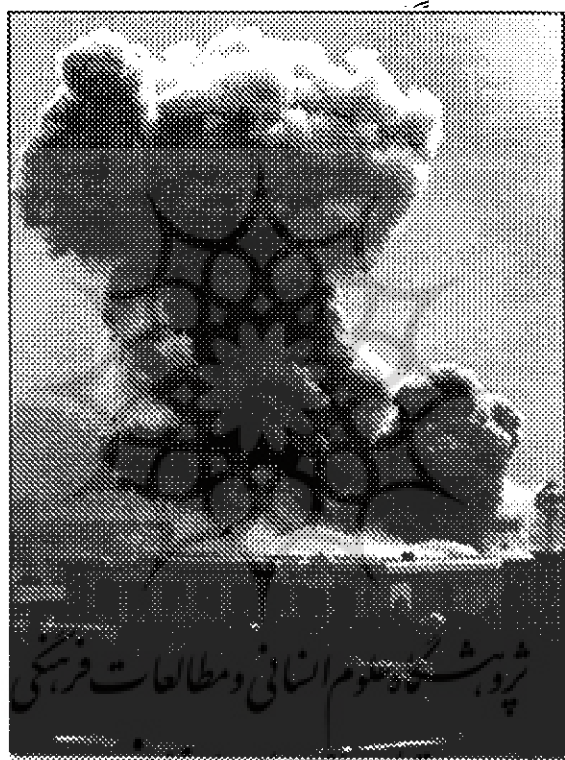
نهری، احمد - بن بلا، اسقف - ماکاریوس، دکتر محمد - مصدق و یا هر شخصیت حقیقی و یا حقوقی چنان چه در اندیشه‌ی استیفای حقوق ملی سرزمین بلا کشیده خود می‌افتاد، در این جبهه قرار می‌گرفت. این

دکتر سالوادور آلنده رهبر بزرگ ملی‌گرای و مارکسیست شیلی بهترین نمونه‌ی این گونه اتهام‌های شرورانه است. نمونه‌های فراوان دیگری از این رهبران بزرگ وجود داشته‌اند که به دلیل مقاومت در مقابل

امروز مردمان آزاده جهان دریافته‌اند که تقویت زمینه‌های دموکراسی جهانی و فراگستر، درمان قطعی بی‌عدالتی در سرزمین‌های مختلف است.

جهانی اندیشیدن و جهانی زیستن، نیازمند توزیع عادلانه ی ثروت های جهانی و عدالت اجتماعی است.

کشیده و با حربه ی مذهب به مقابله با
ملی گرایان می پردازند.
نگوش بسیاری از رهبران ملی گرای جهان در



مسائل سیاسی - ایدئولوژیکی جهان، نگرشی
بدبینانه و انتقادی است. به باور آن‌ها سیری
ناپذیری استعمار کهنه و تغییر چهره آن به
استعمار نو و استیلای سرسختانه و مبارزه
جویانه ی آن برای به دست آوردن منافع
مادی بیشتر از یک سو، و غارت جهان
سوم و تلاش ریاکارانه و فریب کارانه ی
مزدوران و کارگزارانش برای نفوذ بیشتر و
ژرف تر در بین کشورهای زیر سلطه با به
کارگیری شیوه های نوین از سویی دیگر،
محصول رقابت و چشم و هم چشمی
کشورهای فرا توسعه و توسعه یافته است که
به منابع علمی، فرهنگی، مالی و زیر زمینی

رهبران و بسیاری دیگر، از جمله ی این
رهبران ملی گرای بزرگ جهان می باشند که
به راستی به جز حفظ منافع ملی، در خدمت
هیچ قدرت بیگانه ای نبوده اند. هیچ کس
نمی تواند ادعا کند که داشتن باورهای
مارکسیستی، چپ یا چپ ملی به معنای قرار
گرفتن در جبهه ی ضد منافع ملی است.

روزی «کوفی - باکو» یکی از رهبران سیاسی
غنا و از یاران بسیار نزدیک قوام - نکرومه،
رهبر انقلابی و آشتی ناپذیر آن روزهای
قاره سیاه و کشور غنا گفته بود:
«امپریالیسم و همزاد آن کاپیتالیسم به
خاصر طبیعت ستیزه جوی خود عامل
اصلی دو دسته گی، نفاق، برخورد های
سیاسی، کشمکش های محلی و زد و
خوردهای منطقه ای می باشد.»

در باورها و احساسات ملی گرایانه ی
رهبری همانند قوام - نکرومه نمی توان
تردید نمود. اما همین رهبر و بسیاری از
رهبران بزرگ ملی گرای قاره آفریقا،
آسیا و آمریکای لاتین، وقتی با منافع
آمریکا و استعمار جهانی سرشاخ شدند
به کارگزاری، نمایندگی و جاسوسی
کمونیسم بین الملل متهم گردیدند.

در حال حاضر نیز چنان چه رهبری از
گروه ملی گرایان با باورهای شناخته شده و
ویژه خودش بخواهد به مخالفت با استعمار
در هر گوشه ای از جهان سر بر آورد، بدون
تردید با ضدیت استعمار نوین جهانی
و کارگزاران داخلی و بین المللی آن رو به
رو خواهد شد. متأسفانه هم اینک نیز
آشکارا مشاهده می شود که بسیاری از
حکومت های توتالیتر مذهبی در کشورهای
اسلامی با اعتقادات ملی گرایانه
سرناسازگاری دارند و در مواردی نیز در
ضدیت با ملی گرایان پای مذهب را به میان

جهان سوم نیازمندند. تردیدی نیست که
چرخ دنده های غول آسای اقتصاد و صنعت
کشورهای فراتوسعه و توسعه یافته با چپاول
منابع زیرزمینی جهان سوم به حرکت در
می آیند. با نگاهی خردمندانه، مستقل و بدون
جبهه گیری و یا طرفداری احساسی، حقیقت
این است که آن پرسش همیشه مطرح
ملی گرایان جهان را به وعده های زیاد تکرار
کنیم و بپرسیم: آیا، قیمتی را که برای یک
بشکه از نفت خام، یا یک تن خاک
معدنی، یا یک کامیون زغال سنگ و ...
کشورهای فرا توسعه و صنعتی به جهان
سوم می پردازند به همان قیمتی است که
محصولات ساخته شده از همان مواد را
به کشورهای صادر کننده مواد خام
می فروشند؟! اگر پاسخ مثبت است پس
چرا روز به روز فاصله ی کشورهای غنی
و فقیر، دارا و نادار، ژرف تر و ژرف تر
می شود!

بدون تردید در عصر حاضر استعمار به
تنهایی قادر نیست در ساختارهای
اقتصادی کشورها دخالتی مستقیم و یا
سرنوشت ساز داشته باشد. جهان امروز،
جهان قرن نوزده و یا حتی اوایل قرن
بیستم نیست تا استعمارگران هر زمان اراده
کنند به سرزمین مورد نظرشان لشکرکشی
کنند. بیشترین توجه استعمار نوین در این
عصر، سرزمین های ثروتمند و کشورهای
است که از منابع معدنی سرشار و غنی
برخوردارند و از نظر استراتژیک از اهمیت
بالایی برخوردارند. استعمار مدرن، امروز به

امروز هیچ دولت مردی
نمی تواند نقش رهبری توده های
ملی را نادیده بگیرد.



امپریالیسم، سرمایه داری و استعمار
سه گوشه ی اصلی مثلث
شوم فقر، بی سوادی و
ستم های اجتماعی هستند.

کشورگشایی، گرفتن سرزمین های دیگران و افزودن بر تعداد نان خورهایش احتیاج ندارد.

فراموش نکنیم اگر تا دیروز استعمار با نادیده گرفتن ابتدایی ترین حقوق انسان ها و ضدیت آشکار با موازین زیرساختی حقوق بشر در رعایت نکردن نخستین عناصر حقوق جمعی به سرزمین های مختلف یورش می برد و از هیچ نیرویی نیز هراس به دل راه نمی داد، امروز چنین نیست. دگرگونی های چشم گیر و بسیار گسترده در بسیاری از قوانین و مقررات اجتماعی و زیرساختی، بیدار شدن مردمان سرزمین های استعمار زده و آشکار شدن جنایات کشورهای استعماری حتی برای شهروندان خودشان، پرده از رازهای جنایت کارانه ی استعمار را برداشته

به آسانی مشاهده می کنیم که دولت مردان هواخواه استعمار که تا دیروز در صف مخالفان دموکراسی بودند، امروز از طرف داران سینه چاک و پر و باقرص حقوق بشر شده اند.

بنابراین، استعمار که فرزند نامشروع سیستم سرمایه داری و امپریالیسم جهانی است، برای

استعمار نو، سرمایه داری و امپریالیسم مدرن در حال حاضر چون رقیبی به نام «جهان کمونیسم» در مقابل خود نمی بیند، تمام عناصر فرهنگی و اقتصادی را زیر نفوذ انحصاری خود گرفته است.

رسیدن به منافع حیاتی خود نمی تواند آرام و ساکت باشد. شیوه ها و ترفندهای تازه تری می اندیشد. از راه های مختلف سیاسی، اجتماعی و حتی نفوذ مستقیم و غیر مستقیم در دولت مردان کلیدی به آن چه که در نظر دارد می رسد.

اگر امپریالیسم در رأس این هرم شوم قرار داشته باشد، سرمایه داری و استعمار شبکه های زیرساختی این هرم را تشکیل می دهند. اجزای این مثلث آن چنان به هم گره خورده اند که جدا کردن هر یک از آن ها به مثابه ی از هم پاشیده شدن کل مجموعه است.

است. امروز بسیار مشاهده می شود که استعمار در نقشی تازه، به شکل مدافع و پشتیبان حقوق بشر در سراسر جهان عمل می کند.

با دولت مردان بسیاری از کشورهای جهان سوم که تا دیروز دست نشانده و غلام حلقه به گوش وی بوده اند از در ناسازگاری وارد می شود و در مواقع بسیاری شیوه حکومتی و نظام سیاسی آن ها را به باد انتقاد می گیرد. و در نوع پیشرفته تر، دست نشانده گان دیروزی خود را به بهانه ی نبودن دموکراسی و حکومت دیکتاتوری سرنگون می کند و حکومت هایی با نگاه جدید و سیاست مدرن!! جای گزین آن ها می نماید.

اما نباید فراموش کرد که تنها دشمن سوگند خورده استعمار، خردورزی، دانشمندی و فرهیخته گی نیروهای ملی است. تنها گروه های آشتی ناپذیر و پایدار در مقابل سیاست بازی های استعمار، گروه های متحد و یک پارچه ی مردمی است که می خواهند آزاد باشند و در یک مجموعه ی جهانی به دور از هرگونه استعمار فردی و یا اجتماعی همزیستی مسالمت آمیزی داشته باشند. سال های طولانی انسان برای به دست آوردن آزادی مبارزه کرده است و در سال های پیش رو می بینیم که آن همه تلاش های سرسختانه و جان گاه گذشته، به نتیجه ای دل خواه رسیده است.

امروز انسان های آزاده، متمدن و دموکرات سرزمین های فراطوسعه و توسعه یافته و حتی گروه های سیاسی مختلف در خانواده بزرگ جامعه ی جهانی با کوچک ترین نابه سامانی سیاسی و یا از بین رفتن حقوق انسان ها در سرزمین های مختلف، به صورت دسته جمعی به خیابان ها می ریزند و با گردهم آیی، سخن رانی و اعتراض به عاملان پای مال شدن حقوق بشر، دولت مردان خود را زیر سؤال می برند. در روند حرکت های سیاسی امروز جهان به هیچ وجه نمی توان از نقش رهبری توده های مردمی که در طول تاریخ به عنوان سندان از آن ها استفاده می شده است، غافل شد. امروز مردم ستم دیده از زورگویی های دولت مردان وابسته، فاسد، رشوه خوار و غیر ملی خود به جان آمده اند و جامعه ی جهانی نیز به خوبی از این خیزش با خبر شده است و چاره ای جز گسترش عدالت اجتماعی برای آسوده تر زیستن خود ندارد.

پایان



امپریالیسم، سرمایه داری و استعمار
سه گوشه ی اصلی مثلث
شوم فقر، بی سوادی و
ستم های اجتماعی هستند.

کشورگشایی، گرفتن سرزمین های دیگران و افزودن بر تعداد نان خورهایش احتیاج ندارد.

فراموش نکنیم اگر تا دیروز استعمار با نادیده گرفتن ابتدایی ترین حقوق انسان ها و ضدیت آشکار با موازین زیرساختی حقوق بشر در رعایت نکردن نخستین عناصر حقوق جمعی به سرزمین های مختلف یورش می برد و از هیچ نیرویی نیز هراس به دل راه نمی داد، امروز چنین نیست. دگرگونی های چشم گیر و بسیار گسترده در بسیاری از قوانین و مقررات اجتماعی و زیرساختی، بیدار شدن مردمان سرزمین های استعمار زده و آشکار شدن جنایات کشورهای استعماری حتی برای شهروندان خودشان، پرده از رازهای جنایت کارانه ی استعمار را برداشته

به آسانی مشاهده می کنیم که دولت مردان هواخواه استعمار که تا دیروز در صف مخالفان دموکراسی بودند، امروز از طرف داران سینه چاک و پر و باقرص حقوق بشر شده اند.

بنابراین، استعمار که فرزند نامشروع سیستم سرمایه داری و امپریالیسم جهانی است، برای

استعمار نو، سرمایه داری و امپریالیسم مدرن در حال حاضر چون رقیبی به نام «جهان کمونیسم» در مقابل خود نمی بیند، تمام عناصر فرهنگی و اقتصادی را زیر نفوذ انحصاری خود گرفته است.

رسیدن به منافع حیاتی خود نمی تواند آرام و ساکت باشد. شیوه ها و ترفندهای تازه تری می اندیشد. از راه های مختلف سیاسی، اجتماعی و حتی نفوذ مستقیم و غیر مستقیم در دولت مردان کلیدی به آن چه که در نظر دارد می رسد.

اگر امپریالیسم در رأس این هرم شوم قرار داشته باشد، سرمایه داری و استعمار شبکه های زیرساختی این هرم را تشکیل می دهند. اجزای این مثلث آن چنان به هم گره خورده اند که جدا کردن هر یک از آن ها به مثابه ی از هم پاشیده شدن کل مجموعه است.

است. امروز بسیار مشاهده می شود که استعمار در نقشی تازه، به شکل مدافع و پشتیبان حقوق بشر در سراسر جهان عمل می کند.

با دولت مردان بسیاری از کشورهای جهان سوم که تا دیروز دست نشانده و غلام حلقه به گوش وی بوده اند از در ناسازگاری وارد می شود و در مواقع بسیاری شیوه حکومتی و نظام سیاسی آن ها را به باد انتقاد می گیرد. و در نوع پیشرفته تر، دست نشانده گان دیروزی خود را به بهانه ی نبودن دموکراسی و حکومت دیکتاتوری سرنگون می کند و حکومت هایی با نگاه جدید و سیاست مدرن!! جای گزین آن ها می نماید.

اما نباید فراموش کرد که تنها دشمن سوگند خورده استعمار، خردورزی، دانشمندی و فرهیخته گی نیروهای ملی است. تنها گروه های آشتی ناپذیر و پایدار در مقابل سیاست بازی های استعمار، گروه های متحد و یک پارچه ی مردمی است که می خواهند آزاد باشند و در یک مجموعه ی جهانی به دور از هرگونه استعمار فردی و یا اجتماعی همزیستی مسالمت آمیزی داشته باشند. سال های طولانی انسان برای به دست آوردن آزادی مبارزه کرده است و در سال های پیش رو می بینیم که آن همه تلاش های سرسختانه و جان گاه گذشته، به نتیجه ای دل خواه رسیده است.

امروز انسان های آزاده، متمدن و دموکرات سرزمین های فراطوسعه و توسعه یافته و حتی گروه های سیاسی مختلف در خانواده بزرگ جامعه ی جهانی با کوچک ترین نابه سامانی سیاسی و یا از بین رفتن حقوق انسان ها در سرزمین های مختلف، به صورت دسته جمعی به خیابان ها می ریزند و با گردهم آیی، سخن رانی و اعتراض به عاملان پای مال شدن حقوق بشر، دولت مردان خود را زیر سؤال می برند. در روند حرکت های سیاسی امروز جهان به هیچ وجه نمی توان از نقش رهبری توده های مردمی که در طول تاریخ به عنوان سندان از آن ها استفاده می شده است، غافل شد. امروز مردم ستم دیده از زورگویی های دولت مردان وابسته، فاسد، رشوه خوار و غیر ملی خود به جان آمده اند و جامعه ی جهانی نیز به خوبی از این خیزش با خبر شده است و چاره ای جز گسترش عدالت اجتماعی برای آسوده تر زیستن خود ندارد.

پایان